علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیستم، شمارهٔ ۷۸ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، بهار ۱۴۰۲، ص ۱۵۹-۱۷۵

جلوه‌های بیانی در خطبه شقشقیه نهج البلاغه

دکتر ابراهیم اقبال[۱]

چکیده

سید رضی (۴۰۶ ق) نهج البلاغه را از خطبه ها، نامه‌ها و حکمت‌های کلام امام علی علیه‌السلام بیشتر با رویکردی ادبی و بلاغی گردآورد و از همین‌رو، «نهج البلاغه» (راه روش سخن گفتن بلیغ) نام نهاد؛ گرچه وی وجوه بلاغت آن را چندان نشان نداد ولی رویکرد و نام‌گذاری‌اش، درست و به جا بود. این امر زمانی روشن می‌شود که با موردپژوهی یک خطبه کوتاه و ناتمام (خطبه شقشقیه و سوم نهج البلاغه) ده‌ها جلوه و نکته بیانی بلاغی به دست آید. از دیگر سو، پندار اندک افرادی که صدور این خطبه را از امیرالمومنین علیه‌السلام با دیده تردید دیده‌اند، تا اندازه‌ای پاسخگو باشد.

کلید واژه‌ها: خطبه شقشقیه، علم بیان، تشبیه، استعاره، کنایه و مَجاز مُرسَل.

---

۱. دانشیار دانشگاه تهران eeghbal@ut.ac.ir

۱-مقدمه

سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین، ۴۰۶ ق) که با ایمانی سرشار به خداوند منان و عشقی بسیار به أئمه أطهار علیهم‌السلام و با شخصیت ادبی و بلاغی و با ذوق شعر و شاعری، نهج البلاغه را از خطبه‌ها و سخنرانی‌ها، کتاب‌ها و نامه‌ها، مواعظ و کلمات کوتاه حکمت‌آمیز امام علی علیه‌السلام گردآورد؛ گذشته از عنایتی اعتقادی و توجهی به زهد و پارسایی، رویکرد ادبی و بلاغی را بیشتر مدِّ نظر داشت؛ درست به همین جهت آن را «نهج البلاغه» (راه و روش سخن روشن و رسا) نام نهاد؛ از آن‌رو که درهای بلاغت را به روی بیننده باز می‌کند و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد (رک: مقدمه سید رضی بر نهج البلاغه).

شریف رضی، به خوبی می‌دانست که چه می‌کند و مخاطبان و خوانندگان ادیب و بلیغ، به نیکی رویکرد او را دریافتند؛ ولی همین توجه، اقدام او را با اندکی نقد مواجه ساخته است. تقطیع (بُرش و گزینش) از کلام امیرالمومنین علیه‌السلام تا جایی که در مواردی از یک خطبه و سخنرانی، عبارتی یک یا چند خطی را مطابق با ذوق و نگرش خود برمی‌گزیند و به نقل همان بخش بسنده می‌کند یا همین برگزیده‌ها را بدون نظم و ترتیبی تاریخی یا موضوعی، در یکی از سه بخش یاد شده قرار می‌دهد. از دیگرسو، جلوه‌های بلاغی آن را برای خوانندگان غیرادیب و ناآشنای با بلاغت، روشن نمی‌کند. گذشته از سیدرضی؛ شارحان نهج البلاغه نیز، جسته وگریخته به جنبه‌های بلاغی روآور شده‌اند؛ حتی اندک کتاب‌هایی که با عنوان علوم بلاغت در نهج البلاغه تالیف شده، براساس ابواب علوم بلاغت، تنها شاهد مثال‌هایی را برای هریک از آن‌ها آورده‌اند.

این نوشتار در صدد پرداختن به مورد آخر است و جلوه‌های بیانی بلاغی را در گزینشی کوتاه از سخنان امام علیه‌السلام و گردآمده سید رضی رحمه‌الله و تنها در خطبه شقشقیه (خطبه سوم نهج البلاغه) برمی‌نماید تا هم گوشه‌ای از فصاحت و بلاغت والا را در کلام جناب مولی علیه‌السلام نشان دهد و هم رائحه‌ای دل‌انگیز از مشک ناب را به مشام جان‌ها برساند و هم روح سید گردآورنده آن را شاد کند و هم دلیل نام‌گذاری به «نهج البلاغه» را برای علاقه‌مندان، بیشتر روشن سازد. توجه به این چند نکته نیز لازم می‌آید:: الف ـ تجلی‌های بیانی بلاغی یاد

شده، جامع و کامل نیست و [به اعتبار تقسیم سه‌گانه عالمان علوم بلاغت] رویکرد علم بیان و ابواب چهارگانه آن (تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز) را مد نظر دارد؛ گرچه موارد، به اندازه‌ای هست که فرضیه مورد نظر را اثبات کند؛ ب ـ ترتیب موارد بر اساس تقسیم و ابواب علم بیان و سپس به اعتبار وقوع در خطبه است؛ ج ـ به دلیل ارتباط و همپوشانی برخی از ابواب علم بیان، اندک مواردی در دو بخش و دو باب مطرح می‌شود؛ د ـ مرجِّح خاصی در انتخاب خطبه سوم نیست و این جلوه‌ها [کمتر یا بیشتر] در هریک از بخش‌های نهج البلاغه، قابل شناسایی و بررسی است.

۲-خطبه شقشقیه و علوم بلاغت و علم بیان

«شقشقیه» مشهورترین نام خطبه سوم نهج البلاغه، بنا به تدوین و ترتیب سید رضی است. این نام، در ارتباط با عبارت آخر خطبه است: «**فقالَ هَیهاتَ یا بنَ عباسٍ تلکَ شِقشِقةٌ هَدَرَت ثُمَّ قَرَّت**» (خطبه سوم). نام دیگر «مُتَقَمِّصَه» برگرفته از عبارت اول خطبه «**لَقد تَقَمَّصَها فلانٌ**» است (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ ش، ۱۳۰/۱؛ خویی، ۳۴۵/۲). موضوع خطبه، خلافت و غصب آن و خلفای سه گانه و نقد آنان و نحوه به حکومت رسیدن حضرت امیر علیه‌السلام است. مکان ایراد سخنرانی، مسجد کوفه و زمان آن، اواخر عمر شریف حضرت علیه‌السلام است (رک: خویی، ۱۳۸۳ش، ۳۳/۳).

اما «علوم بلاغت» در اصطلاح و کاربرد بیشتر عالمان و تالیفات ایشان، نام و عنوانی برای سه علم معانی، بیان و بدیع؛ همراه با مقدمه‌ای در فصاحت و بلاغت است (رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۴). به قولی دیگر، علم بلاغت تنها معانی و بیان است و بدیع، تابع آن دو علم است (رک: تفتازانی، بی‌تا، ۹).

«علم بیان» در اصطلاح اصول و قواعدی است که به وسیله آن‌ها، ایراد یک معنی به چند شیوه، با دلالتی واضح و کاربرد الفاظ در معانی مجازی، شناخته می‌شود؛ این علم به چهار باب تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز مُرسَل، تقسیم شده است (رک: حسینی، ۱۴۱۳ق، ۲۰۰-۲۰۴). براساس همین تقسیم، جلوه‌های بیانی خطبه، معرفی و بررسی می‌شود.

۳. جلوه‌هایی از تشبیه درخطبه شقشقیه

تشبیه [در اصطلاح] «ایجاد همانندی میان دو یا چند امر است که اشتراک آن‌ها در یک یا چند صفت مورد نظر، به وسیله اداتی مخصوص و همراه با غرض مورد نظر متکلم افاده می‌شود» (تفتازانی، بی‌تا، ۳۱۰-۳۱۱؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۴۴-۲۴۶). تشبیه، اقسام و اصطلاحاتی دارد که حسب مورد کاربرد در خطبه، ذکر و تعریف می‌شود. تشبیهات به‌کاررفته در خطبه، به ترتیب کاربرد به این قرار است:

۳-۱- «أَنَّ مَحلِّی مِنها مَحلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحَی» که یک تشبیه عقلی به حسی، مرکَّب به مرکب؛ تمثیل، مُجمَل، بعید، غریب و مُؤَکَّد است. در این تشبیه، مُشَبَّه «**مَحلِّی مِنها**» (جایگاه و منزلت من نسبت به امر خلافت)، امری معقول است نه مادی و محسوس و از سویی یک امر نیست (تعریف، رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۷۰؛ تفتازانی، بی‌تا، ۳۱۱-۳۱۲). از همین‌رو، عقلی و مرکب است؛ اما مشبَّهٌ به «**مَحلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحَی**»، محسوس ولی همچنان مرکب است؛ «تمثیل» است از آن‌رو که وجه شَبَه نیز چند امر است و تشبیه تمثیل، بلیغ‌ترین و زیباترین نوع است (تعریف تمثیل، رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۷۴؛ تفتازانی، بی‌تا، ۳۳۸؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۵-۲۶۷). «مجمل» است؛ چون کلمه و عبارتی که به وجه شبه دلالت کند، ذکر نشده است (تفتازانی، بی‌تا، ۳۳۹؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۲). «بعید غریب» است؛ زیرا دست‌یابی به وجه شبه، تلاش ذهنی می‌خواهد و «قریب مبتذل» نیست که به راحتی دریافت شود (تفتازانی، بی‌تا، ۳۴۱ -۳۴۲). «مؤکد» است؛ به این دلیل که ادات تشبیه (کَ یا مثلُ) حذف شده است. تشبیه مؤکد نیز، مُوجَزتر، بلیغ‌تر و مؤثرتر است (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۹؛ ابن أبی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱۵۳/۱؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۴/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۰/۱-۱۳۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۳۷/۳).

۳-۲- «فَصاحِبُها کَراکِبِ الصَّعبةِ إن أشنَقَ لَها خَرَمَ و إن أَسلَسَ لَها تَقَحَّمَ» (یار و همراه با آن حوزه خلافتی [خلیفه دوم] همچون فرد سوار بر شتری سرکش و رام نشده است که اگر افسار آن را بکَشد، بینی آن پاره شود و اگر آن را رها کند در [پرتگاه] سقوط کند). تشبیه حسی به حسی، مفرد مُقَیَّد به مُرکَّب؛ تمثیل، مُفصَّل، بعید غریب و مُرسَل است. در این تشبیه چون «**صاحبها**» (مُشبَّه) شخص همراه و موافق با خلافت است، حسی و از آن‌رو که با

مضاف الیه (ها) همراه شده مفرد مقیّد است؛ دلیل مفصل بودن، تفصیل تشبیه با عبارتی است (**إن أشنق لها... تقحم**) که به وجه‌شَبَه رهنمون می‌کند، هرچند اگر ذکر نمی‌شد، کمتر کسی به آن و مراد حضرت علیه‌السلام دست می‌یافت و «مُرسَل» است بدان سبب که ادات تشبیه (کَ) ذکر شده است (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، همان‌جا؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۰/۱). گرچه ابن میثم، با نگاهی دیگر استعاره بالکنایه دانسته است (رک: ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱).

۳-۳- «و الناسُ کَعُرفِ الضَّبُعِ» (در حالی که مردم همانند موهای یال کفتار، [از هر طرف گرد مرا فراگرفتند]...)تشبیه حسی به حسی، مفرد مُطلَق به مفرد مُقیَّد؛ غیرتمثیل، مُجمَل و مُرسَل است. غیرتمثیل، به این دلیل که وجه شَبَه متعدد نیست؛ مجمل است چون به اعتباری، عبارتی که دلالت بر وجه شبه کند، ذکر نشده است و ذکر أدات تشبیه، دلیل نامیدن به مرسل است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۴/۱).

۳-۴- «...مُجتَمِعینَ حَولی کَرَبیضةِ الغَنَمِ» (جمع شدن مردم دور من، هم‌چون گله گوسفند در آغل بود) تشبیه حسی به حسی، مرکب به مرکب؛ تمثیل، مجمل و مرسل است (رک: راوندی، ۱۳۶۴ش، ۱۲۹/۱؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۵/۱).

۳-۵-«تِلکَ شِقشِقَةٌ هَدَرَت ثُمَّ قَرَّت» (این سخنان به سان کیسه دهان شتر بود که [از خشم] صدایی داد و آرام گرفت) تشبیه حسی به حسی، مفرد به مرکب؛ تمثیل، مفصل و مؤکَّد است.

ملاحظه می‌شود که تشبیه‌های به کار رفته در خطبه، به لحاظ رسایی، زیبایی و بلاغی در سطح بسیار بالایی قرار دارد.

۴. استعاره

استعاره، بابی دیگر در علم بیان است [و در اصطلاح «کاربرد لفظ است در غیر معنایی که برای آن وضع گردیده؛ به گونه‌ای که ارتباط میان آن دو (معنی) از نوع مشابهت باشد و با قرینه‌ای همراه آید که از اراده معنای حقیقی باز دارد؛ به دیگر سخن، هر استعاره‌ای به نوعی تشبیه بوده است که بیشتر مشبه و همیشه ادات تشبیه و وجه شبه آن محذوف است» (رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۳۲؛ تفتازانی، ۳۶۳؛ حسینی، ۱۴۱۳ق، ۴۶۱-۶۵۹؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۳-۳۰۴)].

این باب با تشبیه ارتباط دارد ولی از آن بلیغ‌تر و رساتر است و در خطبه کاربردی به مراتب بیشتر از آن (تشبیه) دارد. استعاره نیز أقسام و اصطلاحاتی دارد که در جای خود، تعریف می‌شود. اینک جلوه‌های استعاری در خطبه، بازشناسی و بررسی شود:

۴-۱- «تَقَمَّصَها» (خلافت را پوشید، بر تن خود کرد. در این مورد «پوشیدن» برای «پذیرفتن منصب خلافت» استعاره شده است یا پذیرش خلافت به پوشیدن لباس تشبیه شده است): استعاره مُصَرَّحه [یا تَصریحیه]، تحقیقیه، تَبَعیه است؛ استعاره «مصرحه» است از آن‌رو که به «مُستَعارٌ مِنه» (مُشبَّهٌ بِه) به صورت صریح و روشن دلالت شده است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۳۹۰-۳۹۱؛ هاشمی، ۳۰۵)؛ «تحقیقیه» به این دلیل که مستعار له (مشبَّه) امری عقلی و غیرحسی و غیروهمی است (تعریف، رک: هاشمی، ۳۰۸) و «تبعیه» است زیرا لفظ مستعار (تقمص) فعل است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۳۷۲؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۱۰؛ رک: ابن میثم ۱۴۲۰ق، ۲۶۵/۱).

۴-۲- «یَنحَدِرُ عَنِّی السَّیلُ» (سیل از من سرازیر می‌شود). در این جمله، نوع استعاره مَکنیَّه (بالکنایه) تخییلیَّه است؛ «مکنیه» است چون به «مستعار مِنه» (مشبه به) به صورت کنایه‌ای و غیرصریح رهنمون شده است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۳۸۱-۳۸۶؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۵-۳۰۷)، [«کوه و مکان بلند و منشأ آب» برای «جایگاه والای ایمانی، معرفتی و علمی و دیگر فضائل» استعاره شده است ولی به طور صریح به آن دلالت نشد بلکه با ذکر نشانه‌هایی و به صورت کنایه‌ای به آن اشاره گردید یا جایگاه بالای ایمانی و علمی و فضائلی به کوه و کوهستان بلند تشبیه شد ولی «مشبه به»، تصریح نگردید بلکه یکی از نشانه‌ها و سرازیرشدن سیل از آن، ذکر شد]. و «تخییلیه» است از این‌رو که اثبات سرازیرشدن سیل از یک شخص، امری خیالی است و هر استعاره مکنییه با یک تخییل نیز همراه است (و رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۴۲/۳). کاشانی با چشم تشبیه به جمله نگریسته است (رک: ۱۳۶۴ش، ۱۳۱/۱)

۴-۳- «السَّیل» (استعاره سیل برای علم و معرفت و فضیلت بسیار یا تشبیه دانش و شناخت و خوبی به آب زیاد و سیلاب) استعاره مصرَّحه، تحقیقیه و اصلیه است؛ دلالت صریح به مستعارمنه (سیل) دلیل مصرحه بودن و عقلی بودن مستعار له (علم و معرفت

و فضیلت) سبب تحقیقیه نامیدن و اسم جامد بودن مستعار (لفظ مورد استعاره: السیل) علت تبعیه خواندن است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۳۷۱).

۴-۴- «لا یَرقَی إلَیَّ الطَّیرُ» (پرنده به نزد من بالا نیاید و اوج نگیرد): این سخن نیز استعاره مکنیه تخییلیه است؛ «مکنیه» است چون که به «مستعار منه» به صورت کِنایی و غیرصریح اشاره شده [«مستعار منه» جایگاه و منزلت بس بالا و والا در آسمان است ولی صریح نیست بلکه با ذکر نشانه‌ای که پرنده در پروازش نمی‌تواند به جایگاه من صعود کند، غیرروشن به آن اشاره گردید] و «تخییلیه» است چون [اثبات این که شخصی در مکان بالایی از آسمان باشد، خیال و وهم است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱).

۴-۵- «الطَّیرُ»: استعاره مصرحه، تحقیقیه، اصلیه است؛ «تصریحیه» است زیرا لفظ مستعار با تصریح بر «مستعار منه» دلالت دارد [دلالت لفظ «الطیر» بر پرنده و استعاره شدن برای فکر و اندیشه بلند]؛ «تحقیقیه» است از آن‌رو که «مستعار له» (فکر و اندیشه) امری عقلی است و «اصلیه» است بدین سبب که لفظ مستعار (الطیر) اسمی جامد است (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۹).

۴-۶- «فَسَدَلتُ دونَها ثَوباً» (ردایی غیر خلافت بر خود افکندم) استعاره مکنییه تخییلیه است. ردای غیر خلافت برتن کردن، به صورت کنایه‌ای بر جامه خلافت نپوشیدن، دلالت دارد و «جامه خلافت نپوشیدن» برای خلیف نگردیدن استعاره شد و إثبات لباس برای خلافت، تخییل است.

۴-۷- «ثَوباً»: استعاره مصرحه تحقیقیه أصلیه است. «رداء و لباس» برای «منصب خلافت» که امری عقلی است، استعاره گردید و لفظ مستعار (ثوبا) اسم جامد است.

۴-۸- «طَوَیتُ عَنها کَشحاً» (از خلافت، پهلو کنار کشیدم). این سخن نیز، استعاره مکنیه تخییلیه دیگر است. [«پهلو کنار کشیدن» غیرصریح، بر «زیربار نرفتن» دلالت دارد و برای کناره‌گیری از خلافت استعاره گردید] و إثبات کمر و پهلو، برای خلافت، تخییل است (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱).

۴-۹- «بِیَدٍ جَذَّاءَ» (در جمله «**أن أصولَ بید جذاءَ**»: با دستی بریده، حمله کنم) استعاره

مصرحه حِسِّیَّه أصلیه است [و دست بریده (یا شکسته) برای شخص بی‌یار و تنها، صریحا استعاره شد و از آن‌رو که «مستعار له» (شخص تنها) محسوس است، «حسیه» گردید (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۴۴/۳).

۴-۱۰- «طَخیَةٍ عَمیاءَ» (در جمله «**أو أَصبِرَ عَلَی طَخیَةٍ عَمیاءَ**»: یا بر تاریکی کور و بسیار، شکیبایی ورزم): استعاره، تصریحیه تحقیقیه أصلیه است [«تاریکی ناپیدا» برای «پوشیده بودن واقعیت و حقانیت» استعاره گردید] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۵/۱).

۴-۱۱- «فِی العَینِ قَذیً» (خار و خاشاکی در چشم بود): استعاره مکنیه تخییلیه است [«خار در چشم» نشانه‌ای از شخص بی‌قرار و نا آرام است که به صورت کنایی به آن اشاره شد یا از منظر تشبیه، حضرت علیه‌السلام خود را به یک شخص مضطرب و برآشفته، تشبیه می‌کند ولی به «مشبه به» تصریح نمی‌کند بلکه به صورت کنایه‌ای و با ذکر نشانه‌ای رهنمون می‌کند. دلیل تخییلیه بودن، اثبات وقوع خار در چشم است، که امری وهمی است].

۴-۱۲- «فِی الحَلقِ شَجاً» (استخوانی در گلو بود): استعاره مکنیه تخییلیه است [همانند مورد قبل و ذکر نشانه‌ای دیگر برای شخص آشفته و نگران].

۴-۱۳- «تُراثِی» (أرَی تراثی نَهباً: میراثم را در حال غارت شدن می‌بینم): استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه است [«ارث و میراث» برای «حق خلافت» استعاره شد؛ غیر مادی بودن مستعار له (حق خلافت) دلیل تحقیقیه بودن و جامد بودن «تراث» سبب اصلیه بودن است]؛ گرچه ابن أبی الحدید، با دید کنایه، نگریسته است (رک: ابن أبی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱/ ۱۵۳).

۴-۱۴- «شَتَّانَ ما یَومِی عَلَی کُورِها* و یَومُ حَیَّانَ أخِی جابِرِ» (سروده أَعشَی از شاعران مشهور عرب؛ چه فاصله است میان این روز من که روی شتر، رنج و سختی سفر را تحمل می‌کنم و روزی که همدم و ندیم حَیان برادر جابر هستم و در ناز و نعمت و خوشگذرانی هستم): استعاره تمثیلیه است [یک بیت یا یک جمله با وجود جامع مرکب، در قالب ضرب المثل، استفاده شود؛ «یوم حیان» برای روزگار خود با حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و برخورداری‌ها در آن دوره و «یوم کُور» برای سختی‌ها و بردباری‌ها، پس از رحلت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله

استعاره گردید (رک: کاشانی، ۱۳۵/۱؛ خویی، ۵۷/۳) یا مقایسه زمان حکومت خود باشد و عهدشکنی‌ها، حیله‌گری‌ها و دشواری‌های آن، با زمان و نحوه خلیفه شدن عُمَر که با آرامش، خلافت برایش فراهم گردید (رک: ابن أبی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱۶۸/۱؛ رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۷/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۴/۱-۱۳۵)].

۴-۱۵- «تَشَطَّرا ضَرعَیها» (آن دو خلیفه به خوبی و به طور برابر، از پستان شتر خلافت، دوشیدند): استعاره تصریحیه تحقیقیه تبعیه است [شیر دوشیدن از نصف پستان شتر (هر نفر از دو نوک پستان شتر از چهار نوک آن) برای بهره‌برداری و برخورداری برابر دو خلیفه اول و دوم از منصب خلافت، استعاره گردید؛ دلیل تبعیه بودن، فعل بودن لفظ مستعار است] (و رک: راوندی، ۱۲۵/۱؛ ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۷/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۵/۱).

۴-۱۶- «یَغلُظُ کَلمُها» (زخم‌های آن حوزه خلافتی، سخت و عمیق بود): استعاره مصرحه تحقیقیه تبعیه است [زخم‌های عمیق، برای سختی‌ها و آزار و اذیت‌های زیاد مردم، استعاره شد] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۵۸/۱). گرچه حبیب الله خویی، کنایه آورده اند (رک: ۱۳۸۳ش، ۳ /۵۸).

۴-۱۷- «تَلَوُّن» (رنگارنگ شدن، رنگ‌پذیری): استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه است (رنگ‌پذیری برای نفاق و چندرویی استعاره گردید.

۴-۱۸- «أسفَفتُ إذ أسَفُّوا» (در سطح پایین پرواز کردم هرگاه آنان پایین پرواز کردند): استعاره مصرحه تحقیقه تبعیه است [پرواز کردن پرنده در سطحی پایین، برای کوتاه‌آمدن در جلسه شورای خلافتی عمر استعاره شد] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۲/۱).

۴-۱۹- «طِرتُ إذ طارُوا» (در سطح بالا پرواز کردم هروقت که آنان در بالا پرواز کردند): مثل مورد قبل [پرواز پرنده در اوج، برای برخورد از موضع بالا توسط حضرت امیر علیه‌السلام، در صورت زیاده خواهی و بلندپروازی دیگر اعضای شوری استعاره شد].

۴-۲۰- «بَینَ نَثیلِهِ و مُعتَلَفِهِ» (خلیفه سوم، میان سرگین کردن و آخور درآمد و شد بود) استعاره مکنیه تخییلیه است [«حیوان» برای عثمان، غیرصریح استعاره شد و دو نشانه آن ذکر گردید و اثبات این که مستعارله، سرگین کند یا علوفه بخورد، تخییل است].

۴-۲۱- «مُعتَلَفِهِ»: استعاره مصرحه حسیه تبعیه است [مکان علوفه و آذوقه حیوان برای

آشپزخانه و مکان غذاخوری استعاره شده است و «مطعم» محسوس است و «معتلف» مشتق است پس اسلوب در حسیه تبعیه قرار می‌گیرد].

۴-۲۲ تا ۲۵- «یَخضَمونَ مالَ اللهِ خَضمَ الإِبِلِ نِبتَةَ الرَّبیعِ» (برادران عثمان، هم چون شتری که علف بهاری را می‌خورد، اموال خداوند را خوردند) در این جمله چهار استعاره مصرحه است: **«یخضمون»**: مصرحه تحقیقیه تبعیه [استعاره خوردن برای اختلاس و بهره‌برداری نابجا]؛ **«مال الله»**: مصرحه حسیه أصلیه [استعاره مال خداوند برای بیت المال و اموال مسلمانان]؛ **«خضم الإبل»**: مصرحه تحقیقیه اصلیه [خوردن شتر برای غارت زیاد و گوارا و **«نبتة الربیع»**: مصرحه حسیه اصلیه [علف بهاری برای اموال بادآورده و راحت به دست آمده] استعاره گردید. گرچه حبیب الله خویی، جمله را کنایه دانسته‌اند **(رک: ۱۳۸۳ش، ۹۷/۳)**.

۴-۲۶- «کَبَت» (سکندری و سُرداد): استعاره تصریحیه حسیه تبعیه [سُردادن حیوان، برای برزمین زدن و کشتن انسان، استعاره شد].

۴-۲۷ و ۲۸- «لَألقَیتُ حَبلَها عَلَی غارِبِهَا» (افسار خلافت را بر گردن و کوهانش می‌افکندم): دو استعاره: نخست استعاره تمثیلیه [جمله برای رها کردن خلافت استعاره گردید] و دیگر «حبلها علی غاربها» که استعاره مکنیه تخییلیه است [شتر برای خلافت استعاره شد ولی تنها دو نشانه آن، اَفسار و کوهان ذکر گردید و اثبات افسار و کوهان برای خلافت، تخییل است] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۸/۱).

۴-۲۹- «لَسَقَیتُ آخِرَهَا بِکَأسِ أَوَّلِهَا» (آخرین جام آن را با اولین جامش می‌نوشاندم): استعاره تمثیلیه [دوباره جمله‌ای دیگر در قالب ضرب المثل و برای پایان دادن زودهنگام به یک کار استعاره گردید] (رک: ابن میثم، همانجا).

به روشنی، فهمیده می‌شود که این اندازه از انواع استعاره بس زیبا و بسیار بلیغ، در یک خطبه ناتمام نشانه‌ای استوار از بلیغ بودن گوینده و متکلم و ستیغ بلاغت سخن و کلام است. این جلوه‌های استعاری، به درستی کمتر می‌تواند در سخنی گرد آید.

۵- کنایه

کنایه، باب سوم در علم بیان [و اصطلاحاً کاربرد لفظ است در غیر معنای موضوع‌له

با جواز اراده معنای حقیقی، به دلیل وجود نداشتن قرینه لفظی از اراده کردن آن (معنای حقیقی) بدون علاقه و ارتباط مشابهت در دو معنای حقیقی و مجازی، برخلاف استعاره است (رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۰۷؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۴۶-۳۴۷)]. کنایه از سه باب دیگر علم بیان، بلاغت بیشتری دارد؛ نیز از تصریح، بلیغ‌تر است. این باب عمدتا دو تقسیم دارد: اقسام سه‌گانه کنایه از صفت، کنایه از موصوف و کنایه از نسبت که این قسم بندی براساس «**مُکَنًّی عنه**» (معنای مورد کنایه) و تقسیم چهارگانه، براساس لوازم و سیاق، به تعریض، تلویح، رمز و اشاره یا ایماء [هریک در جای خود تعریف می‌شود. اینک تجلی‌های کنایه در این خطبه مولی علی علیه‌السلام:

۵-۱- «فُلانٌ» [و به نقل و روایت دیگر «**ابنُ أبی قُحافَةَ، اما در تعبیر «فلان»**]: کنایه از «ابوبکر» و کنایه از موصوف و ایماء یا اشاره است [«کنایه از موصوف» است، چون مکنی عنه یا معنای مورد کنایه، شخص است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، همان‌جا؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۴۸)؛ «ایماء» است زیرا وسائط میان دو معنی، اندک و ارتباط آن دو، روشن است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۱۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۵۱)]. هرچند ابن میثم آن را استعاره بالکنایه دانسته است (رک: ۲۵۴/۱). کاربرد کنایه در این مورد یا مواردی مشابه، در این خطبه می‌تواند دلائلی داشته باشد: بنا به مصالحی، بهتر است تصریح به نام نشود؛ چنین وانمود شود که درخور آن نیستند که نام‌شان به زبان آید؛ از آن، به اندازه‌ای نفرت هست که نمی‌خواهد اسمش را به زبان آورد.

۵-۲- «یَنحَدِرُ عَنِّی السَّیلُ»: کنایه از کوه بلند و کوهستان و نوع آن موصوف و رمز است [این مورد به اعتباری دیگر، استعاره مکنیّه نیز به شمار آمد؛ زیرا هر استعاره مکنیه، با کنایه نیز آمیخته است. کنایه از موصوف است؛ از آن‌رو که با ذکر صفت و نشانه، موصوف (کوه) مکنی عنه است و رمز است؛ زیرا ارتباط دو معنای حقیقی و مجازی، چندان روشن نیست ولی اگر مراد این باشد که خلیفه اول، این صفت را ندارد، «تعریض» خواهد بود (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۱۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۵۰)].

۵-۳- «لا یرقَی إلَیَّ الطَّیرُ»: کنایه از جایگاه و منزلت بالا و نوع آن همانند مورد پیش است.

۵-۴- «**فَسَدَلتُ دونَها ثَوباً**»: کنایه از نسبت (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۱۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۴۸) و جمله «غیر از منصب خلافت برگزیدم» و «اشاره» است (تعریف، رک: تفتازانی، همان‌جا). زیرا ارتباط معنای حقیقی و کنایی، روشن است.

۵-۵- «و طَوَیتُ عنها کَشحاً»: کنایه از نسبت و تلویح است [این جمله، برای نسبت «از خلافت کناره‌گیری کردم» کنایه شد و چون بین معنای حقیقی و کنایی واسطه وجود دارد، «تلویح» است].

۵-۶- «أن أصولَ بِیدٍ جَذَّاءَ»: کنایه از نسبت و تلویح (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، همان‌جا؛ هاشمی، ۳۵۰). است [عبارت برای جمله «بی یار و یاور، حمله کنم» کنایه گردید] (رک: راوندی، ۱۳۶۴ش، ۱۲۱/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۰/۱).

۵-۷- «أو أصبرَ عَلَی طَخیَةٍ عمیاءَ»: کنایه از نسبت و ایماء یا اشاره است [جمله برای «پنهان بودن حقانیت و واقعیت را تحمل کنم» کنایه گردید] (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۲/۱).

۵-۸- «حتّی یَلقَی رَبَّهُ»: کنایه از صفت و اشاره است [«تا پروردگارش را ببیند» کنایه برای وصف «مُردن و وفات یافتن» است].

۵-۹ و ۱۰- «و فی العَینِ قَذَیً» و «فی الحَلقِ شَجَاً»: کنایه از صفت و اشاره است [دلالت به صفت ناآرامی و بی‌قراری با ذکر دو نشانه آن؛ نیز استعاره مکنیه آمیخته با کنایه] (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۳۲/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۴۵/۳).

۵-۱۱ و ۱۲- «مَضَی الأوَّلُ لِسَبیلِهِ»: جمله، کنایه از نسبت و ایماء [«به راهش رفت» کنایه برای «وفات یافت، مُرد»] و «الأولُ»: کنایه از موصوف و اشاره است.

۵-۱۳- «إلی فُلانٍ» یا «ابنِ الخطّابِ»: هر یک از دو روایت، کنایه از موصوف و ایماء است.

۵-۱۴- «لِآخَرَ»: کنایه از موصوف و ایماء است [در جمله «إذ عقَدَها لِآخَرَ بعدَ وفاتِهِ»، «آخَر» برای «خلیفه دوم» کنایه شد].

۵-۱۵- «مَعَ الأوَّلِ مِنهُم»: کنایه از موصوف و ایماء است [کنایه از خلیفه اول (رک: ابن أبی الحدید، ۱۳۸۵ق، ۱۸۴/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۷۴/۳) یا از سعد بن أبی وقاص (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۰/۱؛ یکی از اعضاء شورای خلافتی عمَر).

۵-۱۶- «صَغَی رَجُلٌ مِنهُم لِضِغنِهِ» (یکی از افراد شوری به دلیل کینه از من برگشت): کنایه از موصوف و رمز است [کنایه از طلحه و به گفته قطب راوندی، مراد سعد بن أبی وقاص است].

۵-۱۷- «مالَ الآخَرُ لِصِهرِهِ»: (دیگری به خاطر دامادی و خویشاوندی با عثمان از من روی گرداند): کنایه از موصوف و ایماء است [مراد عبدالرحمن بن عوف است که شوهرخواهر ناتنی عثمان بود].

۵-۱۸- «مَعَ هَنٍ و هَنٍ»: کنایه از موصوف و اشاره (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۵۰) است [کنایه از طلحه و زبیر است یا کنایه از امور زشت و ناروا (رک: خویی، ۱۳۸۳ش، ۱۷۵/۳].

۵-۱۹- «ثالِثُ القَومِ»: کنایه از موصوف و اشاره است.

۵-۲۰- «نافجاً حِضنَیهِ» (با پهلوهای برآمده): کنایه از صفت و تلویح است [کنایه از پُرخوری بسیار یا تکبر). هرچند ابن میثم، عبارت را استعاره مکنیه آورده است (رک: ۱۴۲۰ق، ۲۶۲/۱).

۵-۲۱- «بینَ نَثیلِهِ و مُعتَلَفِهِ»: کنایه از موصوف و ایماء است [با ذکر صفت، موصوف و حیوان، کنایه گردید؛ گرچه استعاره مکنیه نیز بود] (رک: کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۱/۱).

۵-۲۲- «إلی انتکثَ علیه فَتلُهُ»: کنایه از نسبت و رمز یا ایماء است (رک: خویی، ۱۳۸۳ش، ۱۰۰/۳) هرچند به اعتباری، استعاره مکنیه نیز می‌تواند به حساب آید (و رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۳/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۲/۱).

۵-۲۳ و ۲۴- «کِظَّة» و «**سَغَب**» در جمله «**ألّا یُقارُّوا عَلَی کِظَّةِ ظالِمٍ و لا سَغَبِ مظلومٍ**» کنایه از صفت [شدت و تسلط ظالم و ضعف و خواری مظلوم] است (و رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۸/۱؛ کاشانی، ۱۳۶۴ش، ۱۴۶/۱؛ خویی، ۱۳۸۳ش، ۱۱۱/۳).

۵-۲۲- «حَبلَها عَلَی غارِبِها»: کنایه از موصوف (شتر) و اشاره؛ با این وجود استعاره مکنیه هم هست].

گرچه از این میان، بیشتر کنایه از موصوف بود ولی تفاوتی ندارد و کاربرد این تعداد کنایه نیز، بس بر بلاغت خطبه افزوده است.

۶. مَجاز مُرسَل

مَجاز، باب پایانی علم بیان [در اصطلاح، استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له، با علاقه و ارتباطی غیر از مشابهت و همراه با قرینه‌ای مانع از اراده معنای اصلی است (تعریف: رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۲۵۰؛ تفتازانی، بی‌تا، ۳۵۳؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۹۰-۲۹۱)]. غالبا [و در موارد زیر] مراد از آن «مجاز مُرسَل» است و تقسیم به مفرد و مرکب و تقسیم مفرد به لفظی و عقلی و تعیین نوع علاقه، مطالب مورد توجه در این باب هستند (تعریف، رک: جرجانی، ۱۴۲۲ق، همان جا). اکنون نمونه‌هایی از مجاز در خطبه، بررسی می‌شود:

۶-۱- «**وَاللهِ لَقد تَقَمَّصها**»: مجاز مرکب [این نوع مجاز، در صورتی است که جمله‌ای انشائی (امر، نهی، استفهام، ندا، تعجب، قسم، دعا و... در معنای یک جمله خبری باشد یا برعکس (تعریف، رک: هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۲۹۱)؛ در این مورد جمله انشائی قسم، در معنای جمله خبری با تاکید به کار رفته است].

۶-۲- «**کَشحاً**»: مجاز مفرد لفظی؛ با علاقه جزئیت [تک‌واژه‌ای که در معنای مجازی به کار رفته‌است (تعریف، رک: تفتازانی، بی‌تا، ۳۵۵؛ هاشمی، ۱۴۰۴ق، ۳۹۲-۳۹۳)] و جزء (پهلو و کمر) ذکر شد ولی کلّ (همه بدن) اراده گردید.

۶-۳- «**بِیَدٍ**»: مجاز مفرد لفظی [همانند مورد قبل].

۶-۴- «**فَیا عَجَبا**»: مجاز مرکب [اسلوب و جمله انشائی ندا در معنای خبر].

۶-۵- «**کَلمُها**»: مجاز مفرد لفظی؛ با علاقه مسبَّبیت [زخم ذکر شد ولی سبب آن (آزار و شکنجه) اراده گردید].

۶-۶- «**تَلَوُّن**»: مجاز مفرد لفظی؛ علاقه مسببیت [رنگارنگ بودن، مُسَبَّب نفاق و چندرویی است].

۶-۷- «**فَیا للهِ لِلشُّوری**»: مجاز مرکب [جمله انشائی استغاثه و تعجب در معنای خبر].

۶-۸- «**متی اعترَضَ الرَّیبُ فِیَّ مَعَ الأوَّلِ مِنهُم**»: مجاز مرکب [جمله انشائی استفهامی در معنای خبر است].

۶-۹- «**نَثیلِهِ**»: مجاز مفرد لفظی؛ علاقه حالّیه [لفظ حالّ (حلول کننده؛ سرگین) ذکر گردید ولی مکان (بیت الخلاء) اراده شد].

۶-۱۰- «مُعتَلَفِهِ»: مجاز مفرد لفظی؛ علاقه محلّیه [لفظ محلّ (مکان علوفه) آمد و حالّ (علوفه و طعام) منظور شد.

۶-۱۱ و ۱۲- «کَبَت بهِ بِطنَتُهُ» (او را شکم پرستیش هلاک کرد): در فعل «**کَبَت**» مجاز مفرد عقلی [إسناد فعل به غیرفاعل حقیقی و حرص و فزون طلبی، چه بسا فاعل حقیقی باشد] (رک: ابن میثم، ۱۴۲۰ق، ۲۶۴/۱)؛ در «**بطنته**»: مجاز مفرد لفظی و علاقه مُسببیت [شکم بزرگ، مسبب پُرخوری است] ابن میثم، جمله «**أجهزعلیه عملُه**» را از همین نوع دانسته است (رک: ۱۴۲۰ق، ۲۶۴/۱).

۶-۱۳ و ۱۴- «واللهِ لَقَد سَمِعُوها»؛ «وَالذی فَلَقَ الحَبَّةَ»: هر دو مجاز مرکب [دو جمله انشائی قسم در معنای خبر و تاکید، به کار رفته‌اند].

نتایج

-کلام مولی علی علیه‌السلام در این خطبه و همه نهج البلاغه، در اوج بلاغت است و جلوه‌های بلاغی آن، بسیار و بس زیبا است و در هر شخصی، به نوعی، می‌تواند تاثیر بگذارد و شیوه‌های کلام بلیغ را نیز بیاموزد؛ از همین‌رو نام‌گذاری مُدوِّن و جامع آن، سید رضی رحمه‌الله به «نهج البلاغه» درست و به‌جا بوده است.

-خطبه شقشقیه از امام علی علیه‌السلام صادر گردیده و شبهه و تردیدی به این امر راه ندارد ؛ وجود این اندازه نکته بلاغی [آن هم فقط به اعتبار یک علم (علم بیان)] در یک خطبه ناتمام، در کلام شخصی دیگر، چندان ممکن نیست و کمتر به دست رسیده است.

-شارحان نهج البلاغه (حتی با رویکرد ادبی هم چون ابن آبی الحدید و ابن میثم بحرانی) به همه نکته‌های بلاغی خطبه سوم توجه نداشته‌اند و موارد یاد شده، کمتر از یاد نشده است.

کتاب نامه

قرآن مجید.

نهج البلاغه، تدوین سید رضی؛ ترجمه و توضیح دکتر منصور پهلوان؛ تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۰ش.

ابن أبی الحدید، ۱۳۸۵ق؛ **شرح نهج البلاغه**؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

ابن میثم، میثم بن علی بحرانی؛ ۱۴۲۰م؛ **شرح نهج البلاغه**؛ بیروت، دار الثقلین.

تفتازانی، سعد الدین مسعود؛ بی‌تا؛ **المُطوَّل فی شرح تلخیص المفتاح**؛ به اهتمام سعید عرفانیان؛ دار الهجره.

همو، ۱۴۱۱ق، ۱۳۷۰ش، **مختصر المعانی**؛ قم دار الفکر.

جرجانی، عبدالقاهربن عبدالرحمن؛ ۱۴۲۲ق؛ **أسرار البلاغة فی علم البیان**؛ بیروت، دارالکتب العلمیه.

حسینی، سید جعفر؛ ۱۴۱۳ق؛ **أسالیب البیان فی القرآن**، تهران، وزارت ارشاد اسلامی

خویی، حبیب الله بن محمد هاشمی؛ ۱۳۸۳ش؛ **البراعة فی شرح نهج البلاغة**؛ تهران، مکتبة الإسلامیة).

راوندی، قطب الدین سعید بن هبة‌الله؛ ۱۳۶۴ش؛ **منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة**؛ به اهتمام عبد اللطیف کوهکمری؛ قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.

کاشانی، مولی فتح الله؛ ۱۳۶۴ش؛ **تنبیه الغافلین و تذکرة‌العارفین**؛ به اهتمام منصور پهلوان؛ تهران، میقات.

هاشمی، سید احمد، ۱۴۰۴ق؛ **جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع**؛ بیروت، دار إحیاء التراث العربی.